

فصل چهارم

ادبیات سفر و زندگی

درس هشتم:

در کوی عاشقان / چنان باش ...

درس نهم:

ذوق لطیف / میثاق دوستی

درس هشتم: در کوی عاشقان

نوع ادبی: سفر و زندگی / قالب: نثر / محتوا: شرح زندگانی جلال‌الدین مولوی / زندگانی جلال‌الدین محمد، مشهور به مولوی: بدیع الزمان فروزانفر، با تلخیص و اندک تغییر

(۱) ملقب: لقب یافته، مشهور شده / ۲) اقامت: سکونت، ماندن، توقف / ۳) قونیه: یکی از شهرهای جنوبی کشور ترکیه، محل دفن مولوی / ۴) دلش آرام نبوده است: وجودش بی‌قرار بوده است. (کنایه)

محمد، ملقب^۱ به جلال‌الدین، مشهور به «مولانا» یا «مولوی»، اوایل قرن هفتم، در شهر بلخ به دنیا آمد. علت شهرت او به «رومی» یا «مولانای روم» اقامت^۲ طولانی وی در شهر قونیه^۳ بوده است، اما جلال‌الدین همواره خود را از مردم خراسان شمرده [است] و همشهریانش را دوست می‌داشته [است] و از یاد آنان دلش آرام نبوده است^۴.

آیه و دستور: نقش دستوری: «ملقب به جلال‌الدین»: بدل - «مشهور به مولانا»: بدل - «مولوی»: معطوف به بدل / حذف: داخل متن

(۱) بدرود: خداحافظی (بدرود گفت: ترک کرد، کنایه) / ۲) رهسپار: روانه، راهی (رهسپار گردید: رفت، کنایه) / ۳) شیخ فریدالدین عطار: از شاعران و عارفان معروف قرن ششم و اوایل قرن هفتم / ۴) زود باشد: خیلی زود، به‌زودی / ۵) آتش: استعاره از عشق / ۶) سوختگان: استعاره از عاشقان و عارفان (آتش‌زدن: سوزاندن، کنایه از ایجاد عشق و شور - آتش در سوختگان عالم زند: آتش عشق را در جان عاشقان جهان شعله‌ور خواهد کرد.)

پدر جلال‌الدین، محمدبن حسین خطیبی، معروف به «بهاء‌الدین ولد» از دانشمندان روزگار خود بود. به سبب هراس از بی‌رحمی‌ها و کشتار لشکر مغول و رنجش از خوارزمشاه، ناچار از بلخ مهاجرت کرد. جلال‌الدین در این ایام، پنج شش ساله بود که خاندانش، شهر بلخ و خویشان را بدرود^۱ گفت و به قصد حج، رهسپار^۲ گردید. چون به نیشابور رسید، با شیخ فریدالدین عطار^۳، ملاقات کرد. شیخ عطار، کتاب «اسرارنامه» را به جلال‌الدین خردسال هدیه داد و به پدرش بهاء‌الدین گفت: «زود باشد^۴ که این پسر تو، آتش^۵ در سوختگان^۶ عالم زند.»

آیه و دستور: مراعات نظیر: آتش و سوختگان / نقش دستوری: «محمدبن حسین خطیبی»: بدل - «معروف به بهاء‌ولد»: بدل - «دانشمندان روزگار خود»: مسند / شاخص‌ها: «شاه» در «خوارزمشاه» - «شیخ» در «شیخ فریدالدین عطار» /

(۱) مناسک*: جمع منسک، اعمال عبادی، آیین‌های دینی / ۲) نواحی: جمع ناحیه، مناطق / ۳) به سر برد: زندگی کرد (کنایه) / ۴) آوازه: شهرت / ۵) فضل: بزرگی، دانش، برتری / ۶) مقامات: مرتبه‌ها، درجات، منزلت‌ها / ۷) طالب: خواهان، خواستار / ۸) شهریار: پادشاه هنگامی که بهاء‌ولد، مناسک^۱ حج را به پایان برد، در بازگشت، به طرف شام روانه گردید و مدتی در آن نواحی^۲ به سر برد^۳. آوازه^۴ تقوا و فضل^۵ و تأثیر بهاء‌ولد همه جا را فراگرفت و پادشاه سلجوقی روم، علاء‌الدین کیقباد، از مقامات^۶ او آگاهی یافت، طالب^۷ دیدار وی گردید. بهاء‌ولد به خواهش او به قونیه روانه شد و بدان شهریار^۸ پیوست.

دستور: نقش دستوری: «علاء‌الدین کیقباد»: بدل - «فضل»: معطوف - «تأثیر»: معطوف

(۱) دیار: شهر، سرزمین، کشور / ۲) تاخت و تاز: حمله و غارت (کنایه) / ۳) بصیرت: آگاهی، دانایی، بینایی (صاحب بصیرت: دانا، آگاه) / ۴) عالم‌پرور: پرورش‌دهنده دانشمند /

بهاء‌ولد از آنجا که دیار^۱ روم از تاخت و تاز^۲ سپاه مغول برکنار بود و پادشاهی دانا و صاحب بصیرت^۳ و عالم‌پرور^۴ و محیطی آرام و آزاد داشت، بدان نواحی هجرت گزید. مردم آن سرزمین، علاقه فراوانی به او یافتند و سلطان نیز، بی‌اندازه، او را گرامی می‌داشت.

دستور: نوع «و»ها: به ترتیب: میانوند، ربط، عطف، عطف، عطف، عطف، ربط / نقش دستوری «پادشاهی»: مفعول - «بی‌اندازه»: قید -

۱) خاتون: بانو(گوهر خاتون: نام شخص) / ۲) اصرار: پافشاری / ۳) مریدان: ارادتمندان، پیروان، شاگردان، مقابل مرشد / ۴) وعظ*: اندرز، پند دادن
جلال الدین، در هجده سالگی به فرمان پدر با «گوهر خاتون»^۱ سمرقندی ازدواج کرد. پس از درگذشت بهاء الدین، جلال-
الدین محمد به اصرار^۲ مریدان^۳ و شاگردان پدر، مجالس درس و وعظ^۴ را به عهده گرفت؛ جلال الدین در آن هنگام، بیست
و چهار سال داشت.

۱) عازم*: رهسپار، راهی [عازم شدن: رفتن] / ۲) معرفت: دانش، شناخت، آگاهی
پس از این، جلال الدین مدتی در شهر حلب به تحصیل علوم پرداخت و سپس عازم^۱ دمشق شد و بیش از چهار سال در آن
ناحیه، دانش می‌اندوخت و معرفت^۲ می‌آموخت.

۱) ارشاد: هدایت، راهنمایی / ۲) طالبان: جویندگان / ۳) شریعت*: شرع، آیین، راه دین، مقابل طریقت / ۴) محضر*: محل حضور، مجازاً مجلس درس
یا مجلسی که در آن، سخنان قابل استفاده گفته می‌شود.
جلال الدین، پس از چندی اقامت در شهرهای حلب و شام که مدت مجموع آن، هفت سال بیش نبود، به قونیه باز آمد و همه
روزه به شیوه پدر، در مدرسه، به درس علوم دینی و ارشاد^۱ می‌پرداخت و طالبان^۲ علوم شریعت^۳ در محضر^۴ او حاضر می‌شدند.

۱) زهد*: پارسایی، پرهیزگاری / ۲) متفق*: همسو، هم عقیده، موافق / ۳) آفتاب عشق و شمس حقیقت: هر دو استعاره از شمس تبریزی (هر دو تشبیه
هم دارند: عشق به آفتاب و حقیقت به شمس) / ۴) نمایان: آشکار / ۵) معارف: دانش‌ها / ۶) مشایخ: بزرگان، مرشدان، عالمان / ۷) عالم معنا: جهان روح
و معنویت، مقابل عالم صورت و ظاهر /

در این ایام که جلال الدین، روزها به شغل تدریس می‌گذرانید و شاگردان و پیروان بسیاری از حضورش بهره می‌بردند و
مردم روزگار بر تقوا و زهد^۱ او متفق^۲ بودند، ناگهان آفتاب عشق و شمس حقیقت^۳، در برابرش نمایان^۴ شد؛ او شمس الدین
تبریزی بود. شمس از مردم تبریز بود و خاندان وی هم اهل تبریز بودند. او برای کسب علوم و معارف^۵، بسیار مسافرت کرد و
از مشایخ^۶ فراوانی بهره برد. به دلیل سیر و سفر و البته جست‌وجو و پرواز در عالم معنا^۷، او را «شمس پرنده» می‌گفتند.

معنی خط دوم: مردم آن عصر بر دینداری و پرهیزکاری او هم عقیده بودند، ناگهان آفتاب عشق و خورشید حقیقت (شمس تبریزی) در زندگی‌اش پیدا شد.

آیه و دستور: ایهام: «شمس» دو معنی دارد که هر دو قابل قبول است: خورشید، شمس تبریزی / نوع «و» در «جست و جو»: میانوند

۱) مرشد*: آن که مراحل سیر و سلوک را پشت سر گذاشته و سالکان را راهنمایی و هدایت می‌کند؛ مُراد، پیر، مقابل مُرید و سالک / ۲) روی آورد: توجه
کرد، پیوست (کنایه) / ۳) صحبت: دوستی، هم‌نشینی / ۴) خلوت: تنهایی گزیدن / ۵) آشنا و بیگانه: تضاد و مجاز از همه / ۶) در بستن بر روی کسی:
دوری کردن از او، قطع ارتباط (کنایه) /

شمس الدین، بیست و ششم جمادی‌الآخر سال ۶۴۲ هجری قمری به قونیه وارد شد. شمس، عارفی کامل و مرد حق بود و
مولانا جلال الدین که همواره در طلب مردان خدا بود، چون شمس را دید، نشان‌هایی از لطف الهی را در او یافت و دانست
که او همان پیر و مرشدی^۱ است که سال‌ها در جست‌وجویش بود؛ از این رو، به شمس روی آورد^۲ و با او به صحبت^۳ و خلوت^۴
نشست و در خانه بر آشنا و بیگانه^۵ بست^۶ و تدریس و وعظ را رها کرد.

مفهوم: شاگردی کردن در مکتب عشق

۱) زانو زدن: بالبد نشستن، اطاعت کردن، شاگردی کردن، کنایه / ۲) نوآموز: تازه‌کار، شاگرد / ۳) غرق شد: سخت مشغول شد، تمرکز کرد (کنایه) /
۴) زاهدان: پارسایان، پرهیزگاران / ۵) ملامت: سرزنش، نکوهش / ۶) هیاهو: سر و صدا، غوغا / ۷) سرگرم می‌کرد: مشغول می‌کرد (کنایه)

مولانا جلال الدین با همه علم و استادی خویش، در این ایام که حدوداً سی و هشت ساله بود، خدمت شمس زانو زد^۱ و نوآموز^۲
گشت؛ این خلوت عارفانه، حدود چهل روز طول کشید. مولانا آن چنان در معارف شمس، غرق شد^۳ که مریدان خود را از یاد

برد. اهل قونیه و علما و زاهدان^۴ هم، مانند شاگردانش از تغییر رفتار مولانا خشمگین شدند و به سرزنش او پرداختند. دشمنی آنان نسبت به شمس، هر روز فزون تر می گشت. مولانا جلال الدین در این میان، با بی توجهی به ملامت^۵ و هیاهوی^۶ مردم، خود را با سرودن غزل های گرم و پُرسوز و گداز عاشقانه، سرگرم می کرد^۷.

مفهوم: بی توجهی به ملامت دیگران در راه عشق

آرایه: استعاره مکنیه: معارف (معارف [مثل دریایی است] که مولانا در آن غرق شده است) / حس آمیزی: غزل های گرم /

دستور: شاخص: مولانا در «مولانا جلال الدین» / معطوف: استادی، علما و زاهدان، هیاهو، پرسوز و گداز («پرسوز و گداز» خودش یک کلمه است و واو موجود در آن واو میانوند است) / ترکیبات اضافی: علم خویش، استادی خویش، خدمت شمس، معارف شمس، مریدان خود، اهل قونیه، شاگردانش، تغییر رفتار، رفتار مولانا، سرزنش او، دشمنی آنها، ملامت مردم، هیاهوی مردم، سرودن غزل.

(۱) ناگزیر: ناچار (۲) تکاپو: جست و جو، تلاش /

در پی فرونی گرفتن خشم و غضب مردم، شمس، ناگزیر^۱ قونیه را ترک کرد. مولانا در طلب شمس به تکاپو^۲ افتاد و سرانجام خبر یافت که او به دمشق رفته است. مولانا چندین نامه و پیغام فرستاد و غزل سرود و به خدمت شمس روانه کرد.

دستور: رابطه معنایی «خشم» و «غضب»: مترادف / نقش تبعی: غضب، پیغام (هر دو معطوف) / «چندین نامه و پیغام»: دو ترکیب وصفی

(۱) پژمردگی: افسردگی، ناراحتی (کنایه) / (۲) دل تنگی: ناراحتی، پریشانی (کنایه) / (۳) روی به مولانا آوردند: به مولانا توجه کردند (کنایه)

یاران مولانا هم که پژمردگی^۱ و دل تنگی^۲ او را در غیبت شمس دیده بودند، از کردار خود پشیمان شدند و روی به مولانا آوردند^۳. مولانا عذرشان را پذیرفت و فرزند خود، «سلطان ولد» را با غزل زیر، به طلب شمس، روانه دمشق کرد.

دستور: نقش دستوری: «سلطان ولد»: بدل - «دل تنگی»: معطوف / ترکیبات اضافی: یاران مولانا، پژمردگی او، دل تنگی او، غیبت شمس و ...

(۱) حریفان: یاران، همراهان (۲) صنم*: بت، معشوق زیبارو (مجازا) [اینجا استعاره از شمس تبریزی] / (۳) گریز پا: کنایه از بی میل و فراری /

بروید ای حریفان^۱، بکشید یار ما را به من آورید آخر، صنم^۲ گریز پا^۳ را

معنی: ای یاران بروید و یار ما را بیاورید، سرانجام آن معشوق زیبارو و گریزان (شمس) را به سوی من برگردانید!

مفهوم: تقاضای بازگرداندن معشوق گریزان / نیاز عاشق به معشوق

(۱) شیرین: مجاز از جذاب و دلپذیر (۲) زرین: طلایی، زیبا، خوب و آراسته (۳) مه: ماه، استعاره از معشوق (شمس) / (۴) خوب: زیبارو (۵) خوش لقا*: زیبارو، خوش سیما

به ترانه های شیرین^۱، به بهانه های زرین^۲ بکشید سوی خانه، مه^۳ خوب^۴ خوش لقا^۵ را

معنی: با اشعار دلپذیر و دلایل زیبا (از هر راهی که شده) آن معشوق زیبارو را به سوی خانه بیاورید.

مفهوم: تلاش برای وصال / بازگرداندن یار با وعده های شیرین

آرایه و دستور: حس آمیزی: ترانه های شیرین و بهانه های زرین / نوع ترکیب «سوی خانه»: اضافی / ترکیبات وصفی: ترانه های شیرین، بهانه های زرین، مه خوب، مه خوش لقا /

(۱) وعده: قول، پیمان (۲) دم: نفس، مجاز از لحظه و زمان /

اگر او به وعده^۱ گوید که دمی^۲ دگر بیایم همه وعده مکر باشد، بفرید او شما را

معنی: اگر او قول بدهد که به زودی خواهد آمد، بدانید که قولهایش حقیقت ندارد و شما را فریب می دهد!

مفهوم: ناز معشوق / عهد شکنی و بی وفایی معشوق / هزار وعده خوبان یکی وفا نکند!

آرایه و دستور: واج آرای: صامت «د» / مراعات نظیر: مکر و فریب / تکرار: وعده، او / نوع ترکیب «دمی دگر» و «همه وعده»: وصفی

(۱) دل: مجاز از وجود (۲) انقلاب: دگرگونی، تحول (۳) احوال: حالها، اوضاع /

این پیک‌ها و نامه‌ها، عاقبت در دل^۱ شمس، تأثیر بخشید. شمس، خواهش مولانا را پذیرفت و بار دیگر به قونیه بازگشت. با آمدن شمس، بار دیگر، نشست‌ها و ملاقات مولانا با او پی‌درپی شد و سبب انقلاب^۲ احوال^۳ مولانا گردید. دگربار، مریدان از تعطیل شدن مجالس درس، به خشم آمدند و مولانا را دیوانه و شمس را جادوگر خواندند.

آرایه و دستور: رابطه معنایی پیک و نامه: تناسب / نوع «و» (آخرین واو): ربط (چون قبل از آن، فعل «خواندند» به قرینه لفظی حذف شده است)

(۱) دل‌کندن: رهاکردن، قطع علاقه کردن (کنایه) / (۲) عزم: قصد، میل / (۳) پرغوغا: پرسروصدا، شلوغ /

چون یاران مولانا به آزار شمس برخاستند، شمس، ناگزیر دل از قونیه برکند^۱ و عزم^۲ کرد که دیگر بدان شهر پرغوغا^۳ بازنیاید و جایی برود که از او خبری نشنوند و رفت.

(۱) گواهی ندادن دل: قبول نکردن، باور نداشتن (کنایه) (دلش بر درستی این خبر گواهی نمی‌داد: مولانا این خبر را باور نمی‌کرد، کنایه) / (۲) آشفته‌حال: کنایه از مضطرب و پریشان / (۳) شب و روز: تضاد و مجاز از همیشه

از این به بعد، سرانجام و عاقبت کار شمس و اینکه چه بر سر او آمده، به درستی روشن نیست.

پس از غیبت شمس، شاگردان به مولانا این گونه خبر دادند که شمس کشته شد؛ ولی دلش بر درستی این خبر گواهی نمی‌داد.^۱ مولانا پس از جست‌وجوی بسیار، بی‌قرار و آشفته‌حال^۲ گردید. شب و روز^۳ از شدت بی‌قراری، بی‌تابی می‌کرد و شعر می‌سرود.

آرایه و دستور: جمله مجهول: شمس کشته شد. / نقش دستوری «روشن» در خط اول: مسند /

(۱) انکار: نپذیرفتن، قبول نکردن / (۲) همدل: صمیمی، دوست (کنایه) / (۳) همدم: صمیمی، دوست (کنایه) / (۴) عازم: روانه، راهی / (۵) افغان: فریاد، ناله / (۶) کوی: کوچه / (۷) برزن: کوچه، محله /

پس از جست‌وجوی بسیار، مولانا با خبر شد که ظاهراً شمس در دمشق است. آزار و انکار^۱ مخالفان سبب شد که او نیز در طلب یار همدل^۲ و همدم^۳ خود، عازم^۴ دمشق شود. مولانا در دمشق، پیوسته به افغان^۵ و زاری و بی‌قراری، شمس را از هر کوی^۶ و برزن^۷، جست‌وجو می‌کرد و نمی‌یافت.

مفهوم: زاری کردن عاشق در پی معشوق و جست‌وجوی او

آرایه و دستور: مراعات نظیر: افغان و زاری و بی‌قراری – کوی و برزن

(۱) ارشاد: راهنمایی / (۲) از سر گرفت: از نو شروع کرد (کنایه) / (۳) نشر: پراکندن، گسترش دادن / (۴) طرز: شیوه، روش / (۵) نامه: دفتر، کتاب (الهی‌نامه: یکی از کتابهای سنایی) / (۶) سنایی: یکی از شاعران قرن ششم هجری / (۷) منطق الطیر: زبان مرغان (کتابی از عطار نیشابوری) / (۸) به نظم آرد: به صورت شعر درآورد / (۹) بی‌درنگ: فوراً / (۱۰) دستار: عمامه، سربند / (۱۱) مشتمل: فراگیرنده، شامل شونده / (۱۲) هجده بیت آغازین مثنوی: نی‌نامه /

چون مولانا از یافتن شمس، ناامید شد، ناچار با اصرار همراهان به قونیه بازگشت و تربیت و ارشاد^۱ مشتاقان معرفت حق را از سر گرفت.^۲ در حقیقت از این دوره (سال ۶۴۷ ه. ق.) تا هنگام درگذشت (سال ۶۷۲ ه. ق.) مولانا به همت یاران نزدیک خود، شیخ صلاح‌الدین زرکوب و سپس حسام‌الدین حسن چلبی، به نشر^۳ معارف الهی مشغول بود. بهترین یادگار ایام همدمی مولانا با این یاران، به ویژه با حسام‌الدین، سرودن کتاب گران‌بهای مثنوی است که یکی از عالی‌ترین آثار ادبی ایران و اسلام است. در این باره، این گونه روایت می‌کنند که حسام‌الدین از مولانا درخواست نمود کتابی به طرز^۴ «الهی نامه»^۵ سنایی^۶ یا «منطق الطیر»^۷ عطار به نظم آرد.^۸ مولانا بی‌درنگ^۹ از دستار^{۱۰} خود کاغذی که مشتمل^{۱۱} بود بر هجده بیت از آغاز مثنوی^{۱۲}، بیرون آورد و به دست حسام‌الدین داد.

مفهوم: علت سرایش مثنوی معنوی

دستور: نقش دستوری: «شیخ صلاح‌الدین زرکوب و سپس حسام‌الدین حسن چلبی»: بدل – «سرودن» (خط ۴): مسند / هسته گروه اسمی: «بهترین یادگار ایام همدمی مولانا»: یادگار – «عالی‌ترین آثار ادبی ایران و اسلام»: آثار / معطوف‌ها: ارشاد، حسام‌الدین، اسلام

(۱) شب و روز: تضاد و مجاز همیشه (۲) پیشگاه: آستان، حضور، محضر، بارگاه، درگاه

از این پس، مولانا شب و روز^۱ آرام نمی گرفت و به نظم مثنوی مشغول بود و شبها حسام الدین در پیشگاه^۲ وی می نشست و او مثنوی می سرود و حسام الدین می نوشت و بر مولانا می خواند. برخی شبها، گفتن و نوشتن تا به صبحگاه می کشید. ظاهراً تا اواخر عمر، مولانا به نظم مثنوی مشغول بود و چلبی و دیگران می نوشتند.

آرایه و دستور: مراعات نظیر: نظم، مثنوی و می سرود / نقش «گفتن و نوشتن» (خط دوم): نهاد / نقشهای تبعی: روز، نوشتن، دیگران (معطوف) /

(۱) زردچهره: کنایه از ضعیف و ناتوان (۲) باریک اندام: کنایه از لاغر (۳) سخت: بسیار (قید) / (۴) سیرت: خلق و خو، رفتار (۵) ستوده: ستایش شده، پسندیده (۶) اهل حقیقت: عارفان، خداشناسان (۷) سرآمد: برگزیده، ممتاز (کنایه) / (۸) هم روزگاران: هم دوره ای ها (۹) یک رنگی: صداقت، راستی (کنایه) / (۱۰) صلح طلبی: دوستی (۱۱) خیر مطلق: نیکی و خوبی کامل و خالص (۱۲) او را: به او (رای متممی) / (۱۳) بردباری: صبر، تحمل (۱۴) طعن: دشنام، سرزنش، ملامت (طعن و ناسزای دشمنان را: به طعن و ناسزای دشمنان؛ رای متممی) / (۱۵) جواب تلخ: پاسخ بد و ناراحت کننده، کنایه (۱۶) حُسن - خلق: خوش رفتاری (۱۷) به راه راست می آورد: هدایت می کرد (کنایه)

مولانا مردی زردچهره^۱ و باریک اندام^۲ و لاغر بود و چشمانی سخت^۳ جذاب داشت و از نظر اخلاق و سیرت^۴، ستوده^۵ اهل حقیقت^۶ و سرآمد^۷ هم روزگاران^۸ خود بود و خود را به جهان عشق و یک رنگی^۹ و صلح طلبی^{۱۰} و کمال و خیر مطلق^{۱۱} کشانیده، در زندگانی، اهل صلح و سازش بود. همین حالت صلح و یگانگی با عشق و حقیقت، او را^{۱۲} بردباری^{۱۳} و تحمل عظیم بخشید؛ طوری که طعن^{۱۴} و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ^{۱۵} نمی داد و به نرمی و حُسن خُلق^{۱۶}، آنان را به راه راست می آورد.^{۱۷}

مفهوم: خوش خلقی / رفتار بد دیگران را با نرمی پاسخ دادن /

آرایه: تشبیه: عشق و یک رنگی و صلح طلبی و کمال و خیر مطلق به جهان / حس آمیزی: جواب تلخ /

دستور: نقش دستوری «سخت»: قید / نقش تبعی معطوف: باریک اندام، لاغر، سیرت، سرآمد، یک رنگی، صلح طلبی، کمال، خیر، سازش، یگانگی، حقیقت، تحمل، ناسزا، حسن خلق

(۱) شیفته: عاشق (۲) نفس: دم، مجاز از لحظه (۳) چپ و راست: تضاد و مجاز از همه طرف (۴) فلک: آسمان، اینجا مجاز از عالم معنا (۵) که راست؟: برای که است؟ (عزم تماشا که راست؟: چه کسی قصد تماشا دارد؟)

از شاعران و عارفان هم روزگار مولانا، سعدی و فخرالدین عراقی بودند که ظاهراً هر دو نفر با وی دیدار و ملاقات کرده اند. غزل زیر از مولانا، سعدی را شیفته^۱ خویش ساخت:

هر نفسی^۲ آواز عشق می رسد از چپ و راست^۳ ما به فلک^۴ می رویم، عزم تماشا که راست؟^۵

معنی: هر لحظه صدای عشق از همه طرف می آید. ما قصد رفتن به عالم معنا را داریم. چه کسی قصد رفتن دارد؟

مفهوم: آرزوی بازگشت به اصل / فراگیر بودن عشق / تکامل بخشی عشق

آرایه و دستور: تشخیص و استعاره مکنیه: آواز عشق (اضافه تشبیهی هم می توان گرفت!) / جناس همسان (تام): راست و راست / نوع ترکیب «آواز عشق»: اضافی /

(۱) به: در (۲) ملک*: فرشته (۳) جمله: همگی (۴) شهر: مجاز از وطن، مکان /

ما به^۱ فلک بوده ایم، یار ملک^۲ بوده ایم باز همان جا رویم، جمله^۳ که آن شهر^۴ ماست ...

معنی: ما در عالم معنا و همراه فرشته ها بوده ایم و دوباره همگی می خواهیم به همانجا برویم. زیرا جا و مکان اصلی ما همانجاست.

مفهوم: جایگاه واقعی انسان عالم معناست / آرزوی بازگشت به اصل (عالم بالا) / انا لله و انا الیه راجعون / کُلَّ شَیْءٍ یَرْجِعُ الِیْ اَصْلِهِ

آرایه و دستور: جناس ناهمسان (ناقص): فلک و ملک / تلمیح: اشاره به بهشی بودن حضرت آدم و هم نشینی با فرشتگان، آیه «انا لله و انا الیه راجعون» و کلام معروف «کل شیء یرجع الی اصله» /

(۱) پیوستگان: دوستان، آشنایان (۲) دم: نفس، مجاز از لحظه (۳) بی تابانه: با حالت بی‌قراری و ناراحتی (۴) بالین: بستر، بالش (۵) سر بنه به بالین: بخواب، کنایه (۶) خراب: آشفته، به هم ریخته، ویران (۷) شبگرد*: شبرو [مجاز از رند] (۸) مبتلا: گرفتار، عاشق

گویند در شب آخر که بیماری مولانا سخت شده بود، خویشان و پیوستگان^۱ بسیار نگران و بی‌قرار بودند و «سلطان ولد، فرزند مولانا، هر دم^۲ بی‌تابانه^۳ به بالین^۴ پدر می‌آمد و باز از اتاق بیرون می‌رفت. مولانا در آن حال، آخرین غزل عمر خود را سرود:

رو، سر بنه به بالین^۵، تنها مرا رها کن
ترک من خراب^۶ شبگرد^۷ مبتلا^۸ کن...

معنی: برو در بستر بخواب و مرا تنها بگذار و من آشفته‌شبروی گرفتار را ترک کن...

مفهوم: تقاضا برای تنهایی و خلوت /

آرایه و دستور: مراعات نظیر: سر و بالین / واج‌آرایی: تکرار صامت «ر» و مصوت «ِ» و «آ» / نقش دستوری: «سلطان ولد، فرزند مولانا، هر دم بی‌تابانه به بالین پدر می‌آمد.» به ترتیب: بدل، قید، قید – «سر»: مفعول – «تنها»: قید / تعداد ترکیب‌های وصفی مصراع دوم: سه ترکیب /

(۱) است: وجود دارد (غیراسنادی) / (۲) کان را: که برای آن (رای متممی) / (۳) نباشد: وجود ندارد (غیراسنادی) /

دردی است^۱ غیر مردن، کان را^۲ دوا نباشد^۳ پس من چگونه گویم، کاین درد را دوا کن

معنی ۱: درد عشق دردی است که غیر از مردن درمان دیگری ندارد، پس من نمی‌توانم بگویم که این درد را درمان کن

معنی ۲: به جز مرگ درد دیگری هم وجود دارد که درمانی ندارد (و آن درد عاشقی است) پس من نمی‌توانم بگویم که این درد را درمان کن

مفهوم: درمان‌ناپذیری درد عشق / چاره درد عشق مرگ است

آرایه و دستور: مراعات نظیر: درد، دوا، مردن / تضاد: درد و دوا / تکرار: درد و دوا / واج‌آرایی: صامت «د» / نوع «را»: اولی متممی، دومی مفعولی

(۱) دوش: دیشب (۲) پیر: مرشد، مراد (منظور شمس تبریزی است) / (۳) کوی عشق: عالم عشق (تشبیه) / (۴) دست: مجاز از انگشتان (۵) اشارتم کرد: به من اشاره کرد (ضمیر متصل در نقش متمم)

در خواب دوش^۱، پیری^۲ در کوی عشق^۳ دیدم با دست^۴ اشارتم کرده که عزم سوی ما کن ...

معنی: دیشب در خواب پیر و مرشدی (شمس تبریزی) را در عالم عشق دیدم که با دست اشاره می‌کرد که به فکر آمدن به سوی ما باش!

مفهوم: پیران، سالکان را به وصال محبوب فرامی‌خوانند / بازگشت به اصل / نزدیکی زمان وصال / ترک دنیا /

آرایه و دستور: اضافه تشبیهی (تشبیه): کوی عشق (تشبیه عشق به کوی) / جناس ناهمسان (ناقص): کوی و سوی / نقش «م» در «اشارتم»: متمم

(۱) به جهان آخرت سفر کرد: غروب کرد، فوت کرد، مرد (کنایه) / (۲) خرد و بزرگ: تضاد و مجاز از همه / (۳) تشییع*: همراهی و مشایعت کردن جنازه تا گورستان / (۴) مولانا: اینجا مجاز از پیکر مولانا / (۵) مرثیه: نوحه‌سرایی، شعر یا سخنی که در سوگ مرده سروده می‌شود.

عاقبت، روز یکشنبه پنجم جمادی‌الآخر سال ۶۷۲ هجری قمری، هنگام غروب آفتاب، خورشید عمر مولانا نیز از این جهان به جهان آخرت سفر کرد.^۱ اهل قونیه، از خرد و بزرگ^۲، در تشییع^۳ پیکر مولانا و خاک‌سپاری، حاضر شدند و همدردی کردند و بسیار گریستند و بر مولانا^۴ نماز خواندند.

ابیات زیر، بخشی از غزلی است که گویی، مولانا در مرثیه^۵ خود و دل‌داری یاران، سروده است:

آرایه: تشبیه: عمر مولانا به خورشید / تضاد: خرد و بزرگ / استعاره مکنیه و تشخیص: سفر کردن عمر / مراعات نظیر: پیکر، تشییع، خاک‌سپاری

دستور: نقش دستوری: «عاقبت، روز یکشنبه پنجم جمادی‌الآخر سال ۶۷۲ هجری قمری، هنگام غروب آفتاب، خورشید عمر مولانا نیز از این جهان به جهان آخرت سفر کرد.» به ترتیب: قید، بدل، قید، قید / نقش دستوری معطوف: بزرگ، خاک‌سپاری، دل‌داری یاران

(۱) به: در / (۲) تابوت: مجاز از جنازه و پیکر / (۳) روان: جاری، در حرکت / (۴) درد چیزی را داشتن: ارزش قائل شدن برای آن چیز (کنایه)

به ۱ روز مرگ چو تابوت ۱ من روان ۲ باشد کمان مبر، که مرا درد ۳ این جهان باشد

معنی: در روز مرگ وقتی پیکر من برای خاکسپاری در حال حرکت باشد، فکر نکن که ترک این جهان برای من مهم است!

مفهوم: بی‌تعلقی و آزادگی / ترک تعلقات برای عاشقان واقعی آسان است / خرسندی از مرگ

آرایه و دستور: نوع فعل «باشد»: اولی اسنادی، دومی غیراسنادی (البته اگر «را» را فک اضافه بدانیم، دومی هم اسنادی است!) / نوع «را»: هم می‌تواند متممی باشد (مرا: برای من) و هم می‌تواند فک اضافه باشد (مرا درد: درد من) /

مگری: گریه نکن / (۲) دریغ: افسوس / (۳) دیو: هیولا، موجودی افسانه‌ای، استعاره از هوا و هوس یا شیطان (به دام دیو درافتادن: کنایه از گمراه شدن)

برای من مگری ۱، مگو دریغ ۲! دریغ! به دام دیو ۳ درافتی، دریغ آن باشد

معنی: (هنگام تشییع جنازه‌ام) برای من گریه نکن و نگو افسوس، افسوس که از دنیا رفت! باید زمانی افسوس بخوری که اسیر دام شیطان شده‌ای!

مفهوم: هراس نداشتن از مرگ / توصیه به ترک هوا و هوس و تعلقات / گرفتار هوا و هوس و شیطان شدن افسوس دارد نه مردن

آرایه و دستور: واج‌آرایی: صامت «د»، «ر» / آرایه تکرار: دریغ / نقش دستوری «دریغ»: اولی مفعول، دومی تکرار، سومی مسند

(۱) نرُست: نروید (کدام دانه فرو رفت در زمین که نرُست: هر دانه‌ای که در زمین فرو می‌رود، می‌روید، استفهام تأکیدی) / (۲) چرا به دانه انسانست این گمان باشد؟: نباید در مورد دانه انسان، این گمان را بکنی (استفهام انکاری)

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرُست؟ چرا به دانه انسانست این گمان باشد؟ ۲

معنی: هر دانه‌ای که به داخل زمین می‌رود روزی زنده می‌شود و رشد می‌کند. پس چرا به انسان شک می‌کنی که پس از مرگ زنده نخواهد شد؟!

مفهوم: اعتقاد به قیامت و زنده شدن مردگان / تکامل انسان پس از مرگ

آرایه و دستور: تشبیه (اضافه تشبیهی): انسان به دانه / مراعات نظیر: دانه، زمین، نرست /

سوال: در بیت بالا نقش دستوری «ت» در «انسانست» چیست؟

(۱) متمم (۲) مضاف‌الیه (۳) مفعول (۴) نهاد

بررسی ابیات و عبارات کارگاه متن‌پژوهی

* بیداری زمان را با من بخوان به فریاد / و مرد خواب و خفتی، / «رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن»

(محمدرضا شفیعی کدکنی)

تحلیل: زمان: مجاز از مردم زمانه / و: و اگر / مرد خواب و خفت بودن: تنبیل و راحت طلب بودن، کنایه / سر به بالین نهادن: خوابیدن، کنایه /

معنی: برای آگاهی مردم زمانه به همراه من بلند فریاد بزن. و اگر راحت طلب و تنبیل هستی من را رها کن و برو بخواب!

مفهوم: سرزنش افراد تنبیل و راحت طلب

* چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم.

تحلیل: قفس: استعاره از دنیا یا جسم انسان / (مرغ) خوش الحان: پرنده خوش آواز، استعاره از حافظ (انسان) / رضوان: بهشت، نام فرشته‌ای که نگهبان بهشت است [گلشن رضوان: باغ بهشت] / چمن: مجاز از باغ، اینجا استعاره از بهشت و عالم معنا / تشبیه: حافظ به پرنده خوش آواز / مراعات نظیر: مرغ، گلشن، خوش الحان، قفس / تلمیح: بیت به حضور حضرت آدم در بهشت اشاره دارد.

معنی: دنیا (تن) شایسته پرنده خوش آوازی مثل من نیست؛ به باغ بهشت می‌روم که جایگاه واقعی من است.

مفهوم: جایگاه واقعی انسان بهشت و عالم معنا و نزد خداست / ما ز بالاییم و بالا می‌رویم / ما ز دریاییم و دریا می‌رویم

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱. واژه «مرشد» در متن درس، به چه معنایی است؟

آن که مراحل سیر و سلوک را پشت سر گذاشته و سالکان را راهنمایی و هدایت می‌کند؛ پیر طریقت، مراد، راهنما، هدایت‌کننده؛ مقابل مرید و سالک

۲. چهار ترکیب اضافی که اهمیت املایی داشته باشد، از متن درس بیابید و بنویسید.

پاسخ: مناسک حج - عازم دمشق - اهل قونیه - صاحب بصیرت - مجالس وعظ - لشکر مغول -

۳. گاه، واژه از نظر نقش دستوری، پیرو گروه اسمی پیش از خود است؛ به این گونه نقش‌ها در اصطلاح «نقش‌های تبعی» می‌گوییم: نقش‌های تبعی عبارتند از:

- **معطوف:** واژه، یا واژه‌هایی که بعد از حرف عطف «و» می‌آید: مریم و زهرا آمدند.

- **بدل:** واژه یا واژه‌های قبل از خود را توضیح می‌دهد: مریم، خواهر زهرا، به خانه آمد

- **تکرار:** واژه یا واژه‌هایی، در یک نقش، دو بار در جمله تکرار می‌شود: مریم آمد، مریم

اکنون برای کاربرد هریک از نقش‌های تبعی، مثال مناسب بنویسید.

* **معطوف:** مردی زردچهره و باریک اندام بود. / تدریس و وعظ را رها کرد. / رومی یا ملای روم

* **بدل:** پادشاه سلجوقی روم، علاء الدین کیقباد از مقامات او آگاهی یافت / فرزند خود، سلطان ولد را روانه دمشق کرد /

* **تکرار:** لطف کن لطف؛ که بیگانه کند حلقه به گوش / برای من مگری و مگو دریغ، دریغ

قلمرو ادبی

۱. برای کاربرد هر آرایه زیر، نمونه‌ای از متن درس بیابید.

واج‌آرایی: رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن / ترک من خراب شبگرد مبتلا کن (تکرار صامتهای «ب» و «ن» و مصوت کوتاه «ب»)

حس آمیزی: به بهانه‌های شیرین، جواب تلخ / **تشبیه:** عالم عشق / آفتاب عشق / شمس حقیقت

۲. بخش مشخص شده در سروده زیر، بیانگر کاربرد کدام آرایه ادبی است؟ دلیل خود را بنویسید.

بیداری زمان را با من بخوان به فریاد / و مرد خواب و خفتی، / «رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن» (محمدرضا شفیعی کدکنی)

پاسخ: تضمین؛ چون دکتر شفیعی کدکنی عین مصراع مولانا را در میان شعر خود آورده است (البته کنایه هم دارد)

قلمرو فکری

۱. درباره اصطلاحات «پیر» و «مراد» و پیوند آن با زندگی مولوی توضیح دهید.

پاسخ: پیر و مراد انسان کاملی است که مراحل سیر و سلوک را پیموده و حقایق را درک کرده است و راهنمای سالکان طریق عرفان است. مولانا از طرفی این مراحل را طی کرده و پیر و مرشد سالکان طریقت است و از طرفی خود به دنبال پیر و مرادی بود که در محضر او شاگردی نماید که این امر با آمدن شمس تبریزی که نشانه‌های لطف الهی را در او دید، محقق گردید.

۲. با توجه به متن درس به اعتقاد مولانا، چه چیزی را باید مایه دریغ و افسوس دانست؟ اسیر هوا و هوس شدن و در دام شیطان افتادن.

۳. کدام بیت درس، با این سروده حافظ، ارتباط معنایی دارد؟ پیام مشترک آنها را بنویسید.

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است / روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

پاسخ: «ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم / باز همانجا رویم، جمله که آن شهر ماست».

پیام مشترک هر دو بیت این است که جایگاه اصلی انسان عالم معنا و نزد خداست؛ نه این دنیا (انا لله و انا الیه راجعون)

۴. بیت زیر، بیانگر چه دیدگاهی است؟ اعتقاد به معاد و زنده شدن مردگان پس از مرگ

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرُست؟ چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟

۵. بر مبنای متن درس، خلق و خوی مولانا را با این آیات قرآن کریم که به حضرت موسی و حضرت هارون خطاب است، مقایسه کنید. «اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ. فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا...» (سوره طه / آیه ۴۳ و ۴۴)

[معنی آیه: به سوی فرعون بروید؛ به راستی که او سرکش و نافرمان شده است. پس با او به نرمی سخن بگویید.]

پاسخ: در این آیه بر این نکته تأکید شده است که موعظه و نصیحت باید با خوش اخلاقی و زبانی نرم صورت گیرد؛ که مولانا نیز چنین رفتار داشته است: «اهل صلح و سازش بود و طعن و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی داد و به نرمی و حُسن خُلق، آنان را به راه راست می آورد».

گروه های مهم املائی

* شیخ فریدالدین عطار - اسرارنامه و منطق الطیر - جلال الدین مولوی - مناسک حج - آوازه فضل و تأثیر بهاءولد - اهل قونیه - تاخت و تاز مغول - صاحب بصیرت - هجرت به آن نواحی - اصرار مریدان - مجالس درس و وعظ - شهر حلب - عازم و راهی - طالبان علوم شریعت - محضر و مجلس - تقوا و زهد - مُتَّق و موافق - علوم و معارف - سیر و سلوک - هیاهوی مردم - غزل های پرسوز و گداز - صنم گریزیا - بهانه های زرین - خوش لقا و خوش سیما - قول و وعده - انقلاب احوال - افغان و زاری - کوی و برزن - صلاح الدین زرکوب - حُسام الدین چلبی - خواهش و درخواست - طرز و شیوه - الهی نامه سنایی - سربند و دستار - آغاز مثنوی - سخت جذاب - سیرت ستوده - طعن و ناسزا - نرمی و حُسن خُلق - عزم تماشا - تشییع و مشایعت - دریغ و افسوس - رُستن و روییدن - مرغ خوش الحان - گلشن رضوان - خادم خاص - قَدَس الله روحه العزیز -

درس هشتم: گنج حکمت (چنان باش ...)

اسرارالتوحید: محمدبن منور (کتابی است که محمدبن منور، نوه ابو سعید ابی الخیر، درباره احوال و کرامات پدر بزرگش نوشته است)

۱) خادم: خدمتکار (خادم خاص: خدمتکار مخصوص) / ۲) ابوسعید: ابوسعید ابی الخیر، عارف و شاعر نامدار ایرانی در قرن پنجم که کرامات بسیار دارد و نوه اش (محمدبن منور) شرح حال و رفتار و کرامات وی را در کتابی به اسم «اسرارالتوحید» آورده است / ۳) قَدَس الله روحه العزیز*: خداوند، روح عزیز او را پاک گرداند / ۴) درویش: عارف، صوفی / ۵) او را: برای او (رای متممی) / ۶) می خواند: صدا می زند، احضار می کند، کار دارد / ۷) حکایتی چند: چند حکایت («چند» وابسته پیشین از نوع صفت مبهم، که اینجا استثنائاً پسین آمده است) / ۸) از آن: در مورد، مربوط به / ۹) حکایت نویسی مباش: داستان دیگران را ننویس /

خواجه عبدالکریم، [که] خادم^۱ خاص^۲ شیخ ما، ابوسعید^۳ - قَدَس الله روحه العزیز^۴ - بود، گفت: «روزی درویشی^۵ مرا بنشانده بود تا از حکایت های شیخ ما، او را^۶ چیزی می نوشتم.»

کسی بیامد که «شیخ، تو را می خواند»^۷؛ برفتم. چون پیش شیخ رسیدم، پرسید که چه کار می کردی؟ گفتم: درویشی حکایتی چند^۸ خواست، از آن^۹ شیخ، می نوشتم.»

شیخ گفت: «یا عبدالکریم، حکایت نویسی مباش^{۱۰}، چنان باش که از تو حکایت کنند!».

معنی: ای عبدالکریم حکایت دیگران را ننویس! طوری زندگی کن که دیگران حکایت تو را بنویسند.

پیام درس: خوب زندگی کن و نام نیک از خودت به جای بگذار. / آنقدر خوب باش که دیگران از تو الگو بگیرند.

سوال: در جمله اول درس کدام گروه نقش تبعی «بدل» دارد؟

۱) خادم خاص شیخ ما ۲) ابوسعید ۳) قدس الله روحه العزیز ۴) هر سه گزینه